

دست فقط معلول را از بین می‌برند به بیان دیگر صورت مساله را پاک می‌کنند. علت فساد کماکان پابرجاست. در این میانه پرسش مهم و بنیادین این است که اعتقاد صالح و صالح‌هایی که خود را نماینده خدا در جامعه می‌بینند محصول کدام تفکر، فرهنگ و تربیت است؟ با تاسف باید بگویم این پرسشی است که نویسنده به آن نپرداخته است. در کل کتاب هیچ نشانه‌ای دال بر چرایی شکل‌گیری چنین تفکری در شخصیت صالح، هارون و شیت (دوستان و همدستان صالح) نمی‌بینیم اما با دلایل برون‌متنی می‌توانیم تاحدی به این پرسش اساسی پاسخ بدهیم. خانواده، آموزش و پرورش (عالی) و رسانه سه ضلعی مشهور تأثیر و تربیت افراد يك جامعه هستند.

نویسنده از مجرای راوی یعنی قلیچ در ابتدای این داستان دست روی ضلع اول این مثلث یعنی خانواده می‌گذارد. مردان و زنان این خانواده و خاندان نمی‌میرند، مهاجرت نمی‌کنند، بلکه مفقود می‌شوند. بی‌هیچ نشانه و ردی... این سلسله مفقود شدن‌ها و بی‌خبری‌ها نشانه عدم فرآیند طبیعی در روابط و سبک زندگی حاکم بر خانواده است. از جانب دیگر رابطه مادر بادو پسرش رابطه‌ای مخدوش، غیرطبیعی و تاحدی فاقد عاطفه معمول است. مادر این داستان گاهی غر می‌زند و شکایت می‌کند؛ گاهی کمی نصیحت و در پایان نهایت کنشگری او کشیدن دیوار مابین خودش و فرزندانش است.

متاسفانه نویسنده قابلیت پردازش چنین فقدان را در کل داستان نادیده گرفته و عملاً با شخصیت‌هایی تخت و فاقد بعد روبه‌رو هستیم، اما نه آن اندازه که کتاب و قصه‌اش را بتوانیم نادیده بگیریم. خوشبختانه خود موضوع و نحوه روایتش و همچنین غلبه وجه معمای اتفاقات آنچنان جذاب است که بتوان کتاب را به عنوان نمونه‌ای از ادبیات که به موضوع افراط‌گری پرداخته معرفی نمود. پایان کتاب مصداق بارز ای کشته که را کشتی‌ست... وجه هولناک و غم‌انگیز ماجرا این است که خشونت جز با خشونت پایان نمی‌پذیرد.

کتاب گور سفید يك کتاب جمع و جور با نثر پاکیزه و روان و محتوایی جذاب و پرکشش است که می‌توان و باید به جامعه جوان ایرانی توصیه و معرفی شود. □



در چند جای داستان يك جمله کلیدی، اما به شدت خطرناک که شاید عصاره کل محتوای کتاب است از زبان شخصیت‌ها به ویژه صالح تکرار شده است: «ما قانون خودمان را داریم»

مصلح ناصالح

نگاهی به رمان «گور سفید» اثر مجید قیصری

□ سال ۸۰ دانشجوی ترم يك دانشگاه بودم. روبه‌روی در اصلی دانشگاه اصفهان يك دکه بزرگ روزنامه‌فروشی بود. عادت‌م شده بود برای خرید روزنامه بایستم و سر حوصله همه تیتريهای روزنامه‌ها را بخوانم. چهره‌اش را هنوز خیلی دقیق به خاطر دارم. سعید حنایی را می‌گویم.

حنایی يك کارگر ساده میانسال بود که به همراه همسر و دو پسرش در حاشیه مشهد در محله‌ای فقیرنشین زندگی می‌کرد. مرداد سال ۸۰ در حالی که به قتل ۱۶ زن خیابانی اعتراف کرده بود به دار مجازات آویخته شد. سعید حنایی آنچنان که بارها در دادگاه‌هایش خطاب به قاضی و خبرنگاران اعلام کرده بود با انگیزه‌ای دینی و اخلاقی به تشخیص خودش دست به پاکسازی شهر از فساد می‌زد. حنایی خودش را فراتر از قانون می‌دانست اصلاً شاید يك جورهایی خودش را قانون می‌دید. شناسایی مفهوم فساد و فاسد، مصادیق آنها و اقدام عملی برای حذف فیزیکی همه آن مظاهر و مصادیق تمام تکلیف و وظیفه‌ای بود که احساس می‌کرد.

تمام جوامع مذهبی خاطره تجربه و حضور افرادی با تفکرات افراطی - تفکیری در زمینه ایدئولوژی را داشته‌اند. داستان «گور سفید» نوشته مجید قیصری در چنین بستری قصه تقابل دو برادر (صالح و قلیچ) را در ایران اوایل دهه ۷۰ روایت می‌کند. کتاب مملو از اشاره‌های مستقیم و کنایه وار درباره آن دوران است. ایران دهه ۷۰ در حال گذار از مرحله بعد از جنگ هشت ساله و تجربه دوره‌ای موسوم به سازندگی بود دوره‌ای که ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به شکل معنادار، محسوس و سریعی در حال تغییر بود. هر چند بستر زمانی وقوع داستان آن دوره است، اما موضوع خشونت‌های مبتنی بر افراط‌گرایی دینی موضوع حساس، پدیده و ریشه‌داری در تاریخ این سرزمین است و دقیقاً به همین دلیل است که با این که این داستان نه در محتوا و نه در فرم روایت پیچیدگی خاصی ندارند، اما در عین حال واجد قصه‌ای جذاب بدون تاریخ مصرف است. داستان گور سفید اعتراف گونه با روایت اول شخص توسط واگویی‌های زبانی و ذهنی قلیچ به عنوان راوی داستان آغاز می‌شود. در يك سوم ابتدایی کتاب شخصیت قلیچ در حال ارائه کدهایی است که قرار است به سان تکه‌های پازل کنار هم قرار بگیرند و عمل کنند. در يك سوم میانی داستان، کدها و نشانه‌ها وضوح بیشتری می‌یابند و در يك سوم پایانی فقط روایت داستان را با ضرباهنگ تند شاهد هستیم. قلیچ همه توجیهات و بهانه‌ها را برای جنایتی که مرتکب شده در ابتدای کتاب گفته و در پایان کتاب در پی تحلیل آنچه که برادرش و خودش مرتکب شدند نیست.

با این حال در چند جای داستان يك جمله کلیدی، اما به شدت خطرناک که شاید عصاره کل محتوای کتاب است از زبان شخصیت‌ها به ویژه صالح تکرار شده است: «ما قانون خودمان را داریم»

قانون کلیدواژه مستتر در کل کتاب است. مملکت ما، ایران ما از مشروطه به این سمت درگیر مفهومی به نام قانون شد و از زمان پهلوی اول ظاهراً اعمال آن در ساحت گوناگون زندگی به شکل جدی دنبال گردید. قانون، همه چیز دنیای جدید و مدرن است. ملاک و معیار حوزه‌های گوناگون در دنیای مدرن است و بدون آن اساساً امکان استقرار و فعالیت هیچ دولتی امکان‌پذیر نیست و به تبع آن زندگی جمعی با مخاطرات جدی

